جلسه 1641

یکشنبه 27/08/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم اجمعین.

بحث در موارد تعارض غیر مستقر بود که عرف بین دو خطاب جمع عرفی می کرد. سه مورد را بیان کردیم، حکومت وتخصیص وتقیید.

مورد چهارم: حمل ظاهر بر اظهر و یا حمل ظاهر بر نص هست. مثل اینکه یک خطاب نص است در عدم وجوب وخطاب دیگر ظاهر است در وجوب. اکرم کل عالم ظاهر در وجوب است، لابأس بترک اکرام العالم نص در عدم وجوب است، این قرینه عرفیه است که ما از ظهور اکرم در وجوب رفع ید کنیم. و این مطلب واضح است.

گاهی جمع عرفی بین ظاهر و اظهر اقتضاء می کند در هر دو خطاب تصرف کنیم. مثل دو خطاب که ظهور در وجوب تعیینی دارند، مثل «إن ظاهرت فصم ستین یوما» «إن ظاهرت فأطعم ستین مسکینا». که هر کدام ظاهر است در وجوب تعیینی متعلق خودش، ولکن این را به عرف که الغاء می کنیم چون احتمال وجوب تعیینی هر دو را نمی دهد لذا رفع ید می کند از ظهور هر کدام در وجوب تعیینی بخاطر خطاب دیگر که اقتضاء می کند که او هم واجب باشد، چون اگر هر دو واجب باشند نباید واجب تعینی باشند.

مرحوم آقای خوئی در اول بحث صلاة مسافر یک تعبیری دارد که این تعبیر اشکال دارد. ایشان فرموده اند: مثلا در این مثال که یک خطاب می گوید که کسی که امروز چهار فرسخ برود و فردا برگردد، نمازش را شکسته می خواند. خطاب دوم می گوید کسی که امروز چهار فرسخ برود و فردا برگردد نمازش را تمام می خواند، با توجه اینکه احتمال وجوب تعیینی هر دو نیست و یک نماز بیشتر واجب نیست، ایشان فرموده است که خب حمل می کنیم بر وجوب نخییری. اما تقریبش این است که فرموده: اطلاق قصّر اقتضاء می کند که تقصیر واجب تعیینی است. اطلاق أتم هم اقتضاء می کند که تمام واجب تعیینی است. تعارض بین این دو اطلاق است. اما اینکه هر کدام می گویند أنا واجب با هم تعارضی ندارند. القصر واجب ولو بنحو الوجوب التخییری، التمام واجب ولو بنحو الوجوب التخییری. اینها که با هم تعارض ندارند. تعارض ناشی است از آن اطلاق وجوب قصّر که می گوید وجوبی تعیینیٌّ، این تعارض می کند با اطلاق أتم که او هم می گوید وجوبی تعیینیٌّ، این اطلاقها با هم تعارض وتساقط می کند. اما آن دلالت قصّر بر اینکه أنا واجب که معارض ندارد، آن خطاب اتم که می گوید أنا واجب او هم معارض ندارد، لذا اخذ به آن می کنیم.

ما عرضمان این است که اگر می فرمائید این جمع عرفی است، این مطلب درستی است، انصافا عرف در این موارد دست از ظهور هر دو خطاب در تعیینی بودن بر می دارد و حمل می کند آن را بر وجوب تخییری. اما اینکه بخواهید بفرمائید که تعارض بین دلالت اطلاقیه هر کدام از این دو خطاب است بر وجوب تعیینی، این درست نیست. چرا؟ برای اینکه معارض دلالت خطاب قصّر بر تعیینی بودن وجوب قصر اصل دلالت أتم هست بر وجوب. چرا؟ برای اینکه محتمل نیست که قصر واجب تعیینی باشد در کنارش تمام هم واجب باشد ولو به نحو تخییری. نمی شود. معنای اینکه تمام واجب تخییری هست این است که پس قصر واجب تعیینی نیست. این خطابی که می گوید یجب التمام، اصل وجوب تمام جمع نمی شود با تعیینی بودن وجوب قصر، نه اینکه تعیینی بودن وجوب تمام جمع نشود با تعیینی بودن وجوب قصر. نخیر اصل وجوب تمام چه به نحو تعیینی باشد و جه به نحو تخییری، قابل جمع نیست با وجوب تعیینی قصر. ولذا معارض اطلاق یجب القصر که می گوید وجوبی تعیینیٌّ اطلاق یجب التمام که می گوید وجوب التمام تعیینیٌّ نیست، بلکه اصل خطاب یجب التمام که می گوید التمام واجب ولو بنحو وجوب تخییری او طرف تعارض است، چون قابل جمع نیست. تمام واجب باشد ولو به نحو وجوب تخییری جمع نمی شود با اینکه قصر واجب تعینیی باشد. چون وجوب تمام به نحو وجوب تخییری یعنی عدل تخییری دارد. پس نمی شود تمام وجوب تخییری داشته باشد ولی عدل تخییری نداشته باشد و وجوب قصر وجوب تعیینی باشد، این نمی شود. اگر احتمال تعدد وجوب تعینیی می دهید در قصر و تمام، که اصلا با هم تعارضی نمی کنند نوبت به حمل بر تخییر نمی رسد، هر دو واجب تعیینی خواهند شد. ولی فرض این است که محتمل نیست در شریعت که هم قصر واجب باشد و هم تمام.

پس شما نمی توانید از این راه پیش بیائید که خطاب یجب القصر با اصل خطاب یجب التمام معارض نیست. اطلاق خطاب یجب القصر که می گوید وجوبی تعیینی با اطلاق خطاب یجب التمام که او هم می گوید وجوبی تعیینیٌّ تعارض وتساقط می کنند و اصل دلالت این دو خطاب بر وجوب بلامعارض است. نخیر این درست نیست. بله اگر به عنوان جمع عرفی مطرح می کنید ما قبول داریم.

یکی از مواردی که برخی از بزرگان مصداق جمع عرفی حمل ظاهر بر نص یا حمل ظاهر بر اظهر می دانند مواردی است که دو خطاب مباین هستند ولکن هر کدام قدر متیقنی دارد غیر از قدر متیقن از دیگری. «یجب إکرام العالم» «لایجب اکرام العالم». قدر متیقن از یجب اکرام العالم عالم عادل است. یعنی چه؟ یعنی اگر شرعا اکرام عالم واجب باشد نمی تواند شامل عالم عادل نشود. به این می گویند قدر متیقن خارج از مقام تخاطب. گاهی هم قدر متیقن در مقام تخاطب هست، مثل اینکه سؤال کرده اند از اکرام الفقیه، امام فرمود یجب اکرام العالم، که قدر متیقن در مقام تخاطب می شود فقیه، چون نمی تواند جواب شامل مورد سؤال نشود.

به هر حال قدر میتقن از یجب اکرام العالم عالم عادل است. وقدر متیقن از لایجب اکرام العالم عالم فاسق است، یعنی اگر بنا باشد اکرام عالم واجب نباشد قطعا اکرام عالم فاسق واجب نیست. عکسش نمی شود که اکرام عالم عادل واجب نباشد ولی اکرام عالم فاسق واجب باشد. پس یجب اکرام العالم نص است در وجوب اکرام عالم عادل، لایجب اکرام العالم هم نص است در عدم وجوب اکرام عالم فاسق. پس ما از هر کدام از این دو خطاب یک نصی درست کردیم. خطاب یجب اکرام العالم نسبت به وجوب اکرام عالم فاسق ظهور اطلاقی دارد، ولکن بزرگانی مثل مرحوم آقای داماد بلکه ظاهر مرحوم شیخ انصاری هم همین است فرموده اند که ما از ظهور اطلاقی اکرم العالم نسبت به وجوب اکرام عالم فاسق رفع ید می کنیم بخاطر نص در خطاب لایجب اکرام العالم که اکرام عالم فاسق واجب نیست. قدر متیقن از لایجب اکرام العالم عدم وجوب اکرام عالم فاسق است، پس نص در آن است. و هکذا ظاهر خطاب لایجب اکرم العالم عدم وجوب اکرام عالم عادل است، نص در آن که نیست اطلاق است. از این ظهور اطلاقی هم رفع ید می کنیم بخاطر خطاب یجب اکرام العالم که نص است در وجوب اکرام عالم عادل. نتیجه اش می شود تفصیل بین عالم عادل که وجوب اکرام پیدا می کند و عالم فاسق که وجوب اکرام نخواهد داشت.

مثال فقهی اش هم ثمن العذرة سحت و ثمن العذرة لابأس به هست. که ثمن العذرة سحت را مرحوم شیخ در تهذیب علی ما ببالی حمل کرد بر عذرة ما لایؤکل لحمه، وثمن العذرة لابأس به را حمل کرد بر عذره ما یؤکل لحمه.

پس چه قدر میتقن در مقام تخاطب و چه قدر متیقن خارج از مقام تخاطب خطاب را نص می کند، نص بود به این معنا است که این خطاب عمومش نسبت به این قدر متیقن قابل تخصیص نیست. قدر متیقن از خارج معنایش این است که احتمال نیست که در حکم این مولا در خطاب یجب اکرام العالم عالم عادل مراد نباشد. تشخیص فقیه ممکن عوض بشود اما واقع مطلب که عوض نمی شود. واقع مطلب این است که ممکن نیست این مولا از خطاب وجوب اکرام عالم، عالم عادل را اراده نکند، واز خطاب لایجب اکرام العالم عالم فاسق را اراده نکند. این می شود نص.

اقول: به نظر ما این جمع عرفی نیست. عرف این دو خطاب را با هم متنافی می بیند. ما دلیل نداریم که صرف اینکه یک خطاب نص است در یک مورد و ظاهر است در مورد دیگر، وخطاب معارض او برعکس نص است نسبت به آنچه که خطاب اول ظاهر در آن بود و ظاهر است در مورد نص خطاب اول، ما دلیل نداریم که عرف اینجا بین این دو خطاب جمع عرفی می کند. شک هم بکنیم کافی است، چون جمع عرفی یعنی حجیت این نوع جمع مشکوک می شود. شک در حجیت این جمع مساوق با قطع به عدم حجیت آن است.

سؤال وجواب: قدر متیقن به این معنا هست که اگر خطاب یجب اکرام العالمی از شارع صادر شده باشد قطعا وجوب اکرام عادل مراد از آن هست، ولکن ممکن است کل این خطاب دروغ باشد. چون خبر ظنی الصدور است. قدر متیقن یعنی لو صدر هذا الخطاب من الشارع که هم سندش تمام باشد و هم جهت صدورش تمام باشد و شارع واجب بکند اکرام عالم را، حتما عالم عادل داخل در این وجوب اکرام عالم است. ولکن ممکن است اصلا این خبر کاذب باشد که می گوید یجب اکرام العالم، یا خبر صادق است ولی به داعی تقیه از امام علیه السلام صادر شده است. بله اگر یکجا قطع به صدور این خبر داریم از شارع، قطع به صدور آن به داعی جد داریم که دیگر نوبت به شک نمی رسد، علم بالفعل پیدا می کنیم به وجوب اکرام عالم عادل و عدم وجوب اکرام عالم فاسق. در او که بحث نیست، بحث در جمع عرفی بین دو خطاب است که یا ظنی السند هستند و یا ظنی الجهة هستند.

یک مثال دیگری بزنم برای این قدر متیقن. این قدر متیقنی که ما مثال زدیم، به لحاظ موضوع دو خطاب بود. گاهی قدر متیقن به لحاظ محمول خطاب است. یک خطاب می گوید اکرم العالم، یک خطاب می گوید سیّان عندی اکرمت العالم أم لم تکرمه. خطاب اکرم العالم محمولش نص در استحباب است وظاهر در وجوب. خطاب سیّان عندی اکرمت العالم أو لم تکرمه نص در عدم وجوب است وظاهر در اباحه بالمعنی الاخص. ظهور اطلاقی سیّان عندی اکرمت العالم أو لم تکرمه این است که اکرام عالم و عدم اکرام او مساوی هستند من جمیع الجهات حتی از حیث اینکه یکی مستحب باشد هم امتیاز بر یکدیگر ندارند. یعنی نه یکی از این دو واجب است و نه مستحب، هر دو مساوی هستند با هم، واین در مباح بالمعنی الاخص می شود که هر دو مساوی هستند. اطلاق سیّان عندی اقتضاء می کند نفی استحباب را، ولکن قدر متیقن از این سیّان عندی نفی وجوب است. ما می گوئیم این قدر متیقن است در نفی وجوب پس نص است در نفی وجوب، وظاهر است در نفی استحباب. اکرم العالم نص است در استحباب وظاهر است در عدم وجوب. یعنی نص است در اصل طلب جامع بین استحباب و وجوب. در اصل طلب نص است و ظاهر است در ایننکه این طلب وجوبی است. ما نص خطاب اکرم العالم که اصل طلب هست را اخذ می کنیم و خطاب سیّان هم در نفی وجوب نص است به آن هم اخذ می کنیم، می شود طلب غیر وجوبی و هو الاستحباب.

که این هم باز اشکالش همین است که این جمع عرفی نیست.

فرق اینجا با نص وظاهر چیست؟ در اکرم العالم و لابأس بترک اکرام العالم ما فقط ظهور اطلاقی خطاب اکرم العالم را در وجوب با نص لابأس در عدم وجوب تصرف می کنیم در خطاب اکرم العالم در وجوب، می گوئیم طلب داریم ولکن ظهور این خطاب اکرم در وجوب را ما حمل می کنیم بر استحباب، چون لا بأس فقط نص است در عدم وجوب، ظهور در نفی استحباب هم ندارد، با استحباب هم می سازد لابأس بترک اکرام العالم. ولی ظاهر سیّان عندی اکرمت العالم أم لا اگر ما بودیم و این خطاب مفادش نفس استحباب هم بود. یعنی با اصل نص خطاب اکرم العالم که اصل طلب را بیان می کند هم درگیر بود. چون اطلاق خطاب سیّان می گوید طلب اکرام هم نکرده ام نسبت به عالم. چون سیان عندی. اطلاق سیان عندی می گوید طلب هم ندارم نسبت به اکرام عالم، یعنی همان چیزی که اکرم العالم نص در او است که اصل طلب را داریم، خطاب سیّان می گوید نخیر اصل طلب هم نداریم. ولکن این ظهور خطاب سیان است که می گوید اصل طلب را نداریم. اما خطاب لابأس بترک اکرام العالم اصلا ظهوری هم ندارد در نفی استحباب، فقط نفی وجوب می کند، وتصرف می کنیم در ظهور خطاب اکرم العالم و حمل می کنیم آن را بر استحباب.

حالا شما ممکن است بفرمائید که فرق این با خطاب صم ستین یوما واطعم ستین مسکینا که تصرف در هر دو می کردیم و دست از ظهور هر کدام در وجوب تعیینی بر می داشتیم فرق این مثال قدر متیقن از هر دو خطاب با این مثال حمل دو خطاب امر بر وجوب تعیینی چیست؟. ما فرق فنی نمی توانیم ارائه بدهیم. ما می گوئیم عرف در خطاب امر که حمل می کند بر وجوب تخییری، این را جمع عرفی می بیند. ولذا گر در مجلس واحد بگویند صم ستین یوما، اطعم ستین مسکینا، وفرض این است که احتمال وجوب هر دو نیست، می گوئیم خب دو عدل را برای واجب تخییری بیان کرده اند. ولی در مجلس واحد بگویند اکرم العالم و لاتکرم العالم، این را حمل بر تهافت در قول می کنند می گویند تناقض گوئی است.

یکی از مواردی که برخی بلکه بسیاری از بزرگان از همین قبیل قسم رابع جمع عرفی دانسته اند این است که ما اگر دو خطاب مجمل داشتیم، که مثلا در روایات داریم که یک خطاب می گفت الکر الف ومأتا رطل، وما نمی داینم آیا مراد رطل عراقی است یا مراد رطل مکی است که دو برابر رطل عراقی است. و خطاب دیگری هم داریم که در صحیحه محمد بن مسلم فرموده: الکر ستمأة رطل، که حالا برخی مثل مرحوم آقای بروجردی فرموده اند چون محمد بن مسلم اهل طائف بود و طائف از توابع مکه است اما با زبان محلی او صحبت کرد، الکر ستمأة رطل یعنی رطل خودتان رظل مکی و من حوله که طائف هم از توابع مکه است. خب این قرینه ندارد. واقعا مجمل است. هم الکر ستمأة رطل مجمل است، و هم الکر الف ومأتا رطل که آقای بروجردی او را استظهار می کند که با مردم عراق صحبت می کند انصافا او آن هم مجمل است.

حالا که مجمل شد گفته می شود که ما دو تا مفاد داریم در این دو خطاب که هیچ اجمالی ندارد. ولو این دو خطاب اجمال دارند اما دو تا مفاد هست در این دو خطاب که اینها اجمال ندارند.

مفاد خطاب الکر الف ومأتا رطل این است که اقل رطلها رطل عراقی است، پس الکر الف ومأتا رطل دلیل می شود که آبی که کمتر از 1200 رطل عراقی است کر نیست. این قدر متیقن از الکر الف ومأتا رطل است. چون آبی که کمتر از 1200 رطل عراقی است کمتر از 1200 رطل مکی هم هست، چون 1200 رطل مکی یعنی 2400 رطل عراقی. آبی که کمتر از 1200 رطل عراقی است یقینا کر نیست چه مراد از الکر الف ومأتا رطل، رطل عراقی باشد و چه رطل مکی باشد. این قدر متیقن است، این را یادداشت می کنیم ملتزم می شویم که آبی که کمتر از 1200 رطل عراقی است کر نیست.

می آییم سراغ الکر ستمأة رطل، می گوئیم او هم یک قدر متیقنی دارد، آبی که به اندازه 600 رطل مکی است که یقینا 600 رطل عراقی هم می شود بلکه دو برابر آن می شود، آبی که به اندازه 600 رطل مکی است که مساوی است با 1200 رطل عراقی او یقینا کر است. این هم قدر متیقن دوم. می نویسیم آبی که به اندازه 1200 رطل عراقی است کر است. چرا؟ برای اینکه الکر ستمأة رطل اگر مراد رطل عراقی باشد خب آبی که 1200 رطل عراقی است که دوبرابر است، کر است. اگر هم مراد رطل مکی باشد، خب آبی که 1200 رطل عراقی است مساوی است با 600 رطل مکی. پس الکر ستمأة رطل هم می فهماند آبی که 1200 رطل عراقی است کر است. خطاب اول هم می فهماند ابی که کمتر از 1200 رطل عراقی است کر نیست.

هم جهت سلبی اش را فهمدیم که آبی که کمتر از 1200 رطل عراقی است کر نیست، از خطاب الکر الف ومأتا رطل این را فهمیدیم. آبی هم که 1200 رطل عراقی است این را هم از خطاب دوم فهمیدیم. چون الکر ستمأة رطل چه مراد رطل عراقی باشد و چه مراد رطل مکی باشد آبی را که 1200 رطل عراقی است را می گوید کر است. چون این آب ستمأة رطل مکی هم هست.

ما دو تا قدر متیقن از این دو تا خطاب گرفتیم که معارض ندارد، چون مجمل با مبین تعارض ندارد. ما دو تا قدر متیقن گرفتیم، یک قدر متیقن از خطاب اول که این خطاب اول قدر متیقن که داشت یعنی نسبت به او مبین است، ولو نسبت به اینکه مراد از رطل چیست مجمل است. قدر متیقن از خطاب الکر ستمأة رطل هم گرفتیم. به لحاظ دلالت این دو خطاب ما از هر کدام یک قدر متیقنی گرفتیم که یقینا دلالت می کند این دو خطاب بر آن، ومعارض هم ندارد، چون مجمل که با مبین تعارض نمی کند.

این مطلبی است که خیلی از بزرگان قائل شده اند. در بحوث 3/477 هم این را بیان کرده اند.

دیگر از این واضحتر این است که یک خطاب مجمل باشد و یک خطاب مبین، که در او به طریق اولی می شود این مطلب را گفت.

اقول: ما به نظرمان همانطور که مرحوم استاد می فرمودند این مطلب هم واضح نیست. درست است که هر کدام از این دو خطااب قدر متیقن دارد، ولکن وقتی مراد استعمالی در این دو خطاب مجمل است مردد است بین اینکه معنای صحیح داشته باشد که با هم معارض نیستند، که الکر الف ومأتا رطل مراد رطل عراقی باشد و الکر ستمأة رطل مراد رطل مکی باشد، که با هم هیچ تعارضی نمی کنند با هم مساوی هستند، 600 رطل مکی مساوی است با 1200 رطل عراقی. مردد است این معنای صحیح مراد باشد، یا مراد استعمالی معنای دیگری داشته باشد که مبتلا به معارض است. اگر مراد از الکر الف ومأتا رطل رطل مکی باشد یا معلوم البطلان است یا معارض دارد. وقتی خطاب مردد بین دو مراد استعمالی شد که یکی از این دو مراد استعمالی یا معلوم البطلان است یا معلوم التعارض، اینجا بناء عقلاء بر اینکه بگویند ما می گوئیم اصل این خطاب صادر شده و به داعی جد هم صادر شده است و اخذ به لازم آن می کنیم، (همین قدر متیقنی که در بحوث گفته اند لازم این خطاب است) آیا عقلاء همچنین کاری می کنند؟ ما برایمان ثابت نیست، که عقلاء بیایند اخذ کنند به لازم این خطاب، در حالی که این خطاب مجمل است و ممکن است مراد استعمالی اش یک معنایی باشد که یا معلوم البطلان است یا مبتلا به معارض، کی ثابت است که عقلاء این کار را می کنند؟

مثال بزنم: اگر یک مخبر ثقه بیاید اشاره کند بگوید این آب نجس است، ما نمی دانیم مشارالیه این مخبر ثقه آب شرقی است یا آب غربی. این مخبر ثقه مبتلا شده است به ارتعارش ید، اشاره که می کند دستش می لرزد و ثبات ندارد، ما نمی فهمیم که اینکه می گوید این آب نجس است مشارالیه اش آب شرقی بود یا آب غربی. یا گفت هذا الماء نجس، نمی دانیم وقتی گفت هذا الماء نجس اشاره می کرد به آب شرقی می گفت هذا الماء نجس یا اشاره می کرد به آب غربی می گفت هذا الماء نجس. به این می گویند اجمال در مراد استعمالی.

خب ما یا از خارج می دانیم که آب شرقی نجس نیست، یا یک مخبر ثقه دیگری آمده گفته الماء الشرقی لیس بنجس. کجا ثابت است که عقلا بگویند بنا بگذارید بر اینکه مشارالیه این مخبر ثقه اول اناء غربی بوده است؟ چرا؟ برای اینکه این مخبر ثقه که گفت هذا الاناء نجسٌ، اگر مراد استعمالی اش إناء شرقی است معلوم البطلان است یا معلوم الابتلاء بالمعارض. پس ما می گوئیم که مرادش اناء غربی است و او را نجس می کند. کی عقلاء همچنین حرفی می زنند؟ عقلاء می گویند شاید مرادش همین اناء شرقی باشد. خب ما می دانیم اگر مرادش اناء شرقی باشد حرفش باطل است یا مبتلا به معارض است. باشد. ولی دلیل نمی شود که ما اجمال این خطاب را حمل کنیم بر آن معنای استعمالی دوم که ممکن است صحیح باشد.

اینجا هم همین است.

ولذا به نظر ما این خطابها بر اجمالش باقی می ماند ونباید به بهانه اینکه هر کدام از این دو خطاب قدر متیقن دارند که در بحوث مطرح کرده اند ما بیائیم جمع کنیم بین این دو خطاب. بله قدر متیقن دارد ولی این لازم الخطاب المجمل است و اعتباری ندارد. والحمد لله رب العالمین.